

# لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابوالقاسم محمد و على آله  
الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقية الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله  
تعالى فرجه الشريف و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.

بحث در این بود که در مواردی که فضولی ببيع لنفسه أو يشتري لنفسه، در این موارد  
می‌شود با حقوق اجازه‌ی اصیل همین چیزی را که فضول انشاء کرده این صحت پیدا کند؟  
تحقق پیدا کند؟ که باع لنفسه، این کتاب مردم را فروخت برای خودش. یعنی به این  
عنوان که برای خودش فروخت، به این عنوان که ثمن بیاید توی جیب خودش. این‌جا  
بگوییم با حقوق اجازه همین مطلب تحقق پیدا می‌کند. که کتاب در واقع از کیسه‌ی اصیل  
خارج می‌شود ولی پول نمی‌آید توی کیسه‌ی اصیل، پول می‌رود توی کیسه‌ی فضول. یا اگر  
رفت اشتراء کرد با پول مردم، چیزی را خرید برای خودش، بعد آن صاحب پول که اصیل  
است اجازه کرد این‌جا هم بگوییم بله آن مثنی، آن کالا، می‌رود توی جیب فضول نه توی  
جیب صاحب پول، و پول هم از جیب صاحب پول خارج می‌شود و می‌رود توی جیب آن  
مالک مبيع و متاع. می‌شود این را تصحیح کرد؟ این را درست کرد؟ با حقوق اجازه بگوییم  
این درست می‌شود؟

برای تصحیح این مطلب خب طرقی گفته شد تا حالا دو طریق گفتیم و مناقشه شد.

طریق سوم. طریق سوم برای تصحیح این مطلب این است که دو مقدمه دارد. مقدمه‌ی  
اولی این است که اجازه باید بینیم متعلق آن چی هست. متعلق اجازه بیع است یا ما فعله  
الفضول است؟ استظهار می‌شود که نه متعلق اجازه همین کاری است که فضول انجام  
داده. ما فعله الفضول است. ظاهر این است حالا اگر به ظاهر هم نخواهیم نگاه کنیم و  
بخواهیم بگوییم که ما یک مواردی داریم یک کسی می‌تواند این‌جوری اجازه بکند و درست  
بشود. یعنی دو تا مطلب هست این. یک وقت می‌گوییم اصلاً همه‌جا، هر وقت که اصیل  
می‌آید می‌گوید أجزئ یعنی اصلاً ما فعلته أجزئ. اصلاً ظاهر آن این است. یک وقتی هم  
می‌گوییم نه همیشه ظاهر آن این نیست. ولی می‌شود یک‌جایی، یک آدمی این‌جوری قصد  
کند. یک اصیلی این‌جوری قصد کند که می‌گوید أجزئ، یعنی ما فعلته أجزئ. این مقدمه‌ی  
اولی.

مقدمه‌ی ثانیه این است که علی ما مضی در بحث‌های قبل گفتیم فضول در حقیقت دو کار  
انجام می‌دهد برای تصحیح گفتیم فضول دو کار انجام می‌دهد. حتی آن جایی که برای

خودش می‌فروشد در حقیقت دو کار انجام می‌دهد. یک: این بود که گفتیم اگر این کتاب مردم را دارد می‌فروشد می‌گوید بعث هذا الكتاب، مقصودش این است که من این کتاب را از طرف مالکش فروختم. در مقابل آن ثمن که آن ثمن هم از جیب مالکش بیاید داخل جیب مالک این کتاب بشود. قصد اولی او این است منتها کار دوم او چی هست؟ این که او مالک را بر خودش تطبیق می‌کند می‌گوید من هستم. که شیخ همین جور تصویر می‌کرد دیگر. همین جور تصحیح می‌کرد. تا بشود تمشق قصد بشود تا بشود حقیقت معامله تحقق پیدا کند؟ بر اساس این بود وقتی که غاصب مثلاً می‌آید می‌گوید فروختم این را، آن متاعی را که دزدیده، مثلاً غصب کرده می‌آید می‌گوید که فروختم، یعنی این را فروختم در مقابل آن مال، که آن مال داخل بشود در کیسه‌ی کسی که مالک این کتاب هست. و این مال مغضوبه هم از کیسه‌ی کسی که مالک است خارج بشود در کیسه‌ی او. و بیاید به کیسه‌ی کسی که ثمن از کیسه‌ی او خارج شده. این در سويدای قلبش این است. منتها در مقام تطبیق خودش را آن مالک ادعا می‌کند که من آن هستم. مقامی هم که اشتباه کرده و سهی و نسی که خودش خیال کرده مال خودش هست آن جا هم باز همین جور هست. توضیح این گذشت. امثال و اشباه هم در فقه دارد که همین جور درست کردند آن را. مثلاً در باب صوم، شما می‌گویید حقیقت صوم چی هست؟ قصد و نیت و اجتناب از مفطرات شرعیه است. حالا یک کسی اجتهداً او تقلیداً گفته فلان چیز مفطر نیست خب یک اشکال این جا این است که چه جور؟ و بعد در واقع این مفطر هست. این جا چه جور این درست می‌شود؟ این صوم را چه جور می‌توانیم تصویر بکنیم؟ این که قصد نکرده آن را، اجتناب از آن‌ها را. اجتناب از بعض مفطرات را قصد کرده.

آن جا همین جور درست کردند. گفتند هر کسی که روزه می‌گیرد توی سويدای قلبش این است که هر چی خدا آن را مفطر قرار داده من می‌خواهم از آن اجتناب بکنم این نیت را دارد منتها در مقام تطبیق خیال می‌کند که این را نگفته. پس این را به وجه آخر قصد کرده اجتناب از همین را. آن وجه آخر چی هست؟ توی همان زیر پوشش هر چه که خدا مفطر قرار داده. از نظر نیت این جوری درستش می‌کنند حالا اگر رفت خورد باز آن جاها گاهی حالا اگر آن مفطرها را نرفت انجام بدهد این حالا از نظر نیتش هست حالا اگر انجام نداد که دیگر روشن، اگر انجام داد حالا چه می‌شود؟ حالا آن بحث آخر.

حالا در این جا هم همین جور است می‌گوید توی سويدای قلبش این است. حالا که این جوری شد. پس بنابراین این آقای فصول دو تا کار کرده است. یکی آمده چکار کرده؟ فصولی که بایع است. متاع دیگران را فروخته است به مشتری و قصدش این بوده که این کتاب از ملک مالک خارج بشود برود توی ملک مشتری، و بهاء این کتاب از ملک مالکش خارج بشود بیاید توی ملک مالک کتاب، کتاب برود در ملک او، پول بیاید در ملک مالک کتاب ... این را قصد کرده. خب گفت اجزئ خب اجزئ ثمره‌اش چه می‌شود؟ ثمره‌ی این اجزئ؟ این می‌شود که این چیزی را که تو انشاء کردی امضاء کردم آن را، نافذ قرار دادم، پس نتیجه این می‌شود که آن پول بیاید در تملک همین اصیل. نتیجه‌ی آن این می‌شود دیگر. اجزئ، لازمه‌اش این است که پس آن پول چون معامله را دارد آن چیزی را که آن انشاء کرده آن کار اولش را، با اجزئ آن کار اولش را دارد اجازه می‌کند. مقتضای کار اول چی هست؟ این است که آن که مالک است خب مالک واقعی که من اصیل هستم. پس می‌آید در ملک من، آن پول می‌آید در ملک من. بعد این آقای فصول این پول من را اخذ کرده دیگر، یک کار دیگر او هم این بوده که این پول من را اخذ کرده. حالا با این اجزئ می‌گویم تمام کارهایی که کردی را من اجازه کردم. یعنی آن بیع تو را اجازه کردم و این کاری را هم که بعد کردی که پول من را برداشتی، این را اجازه کردم. ما فعله

الفضول است دیگر. یکی از کارهایی که فعله الفضول همین است.

پس بنابراین یعنی در حقیقت با این اجزّ دو تا چیز را اجازه دارد می‌کند آن بیع را اجازه می‌کند نتیجه‌ی اجازه‌ی آن بیع این است که پول می‌آید در ملک خودش. بعد مترتباً برای این که آمد در ملک خودش می‌گوید کار تو را اجازه کردم دیگر، خب این است که تو که برداشتی این پول را برای خودت این را هم اجازه کردم این یک هبه‌ای است که از او دارد سر می‌زند. این که جناب کاشف الغطاء رضوان الله علیه فرمود بیع و هبه. با این تقریب هم جور در می‌آید که این را می‌خواستند بگویند. خب این هم یک راهی است ما این جوری بگوییم. با این هم درست می‌شود. که عرض کردیم که... حالا من همه‌ی کلمات فقهاء را متأسفانه نمی‌رسم که همه‌ی کلمات را ببینم.

این راه راهی است که حضرت امام قدس سره، حالا دیگران هم گفتند، توی مکاسب و حالا این فرمایشات آقای خوئی و این‌ها که نیست. حالا ولی توی حواشی دیگران هست یا نیست؟ من نمی‌دانم ولی توی کلام امام هست که ایشان فرموده «و لو قيل إنّ الغاصب يبيع و يأخذ الثمن لنفسه» پس غاصب دو تا کار می‌کند. «فإذا أجاز المالك» که اصیل است «ما فعل الفضولي أی أجاز البيع و الأخذ لنفسه» ما فعل الفضولی را اجازه کرد نه بیع را. باید ببینیم متعلّق اجازه چی هست؟ متعلّق اجازه را اگر این قرار دادی، ما فعل الفضولی. ما فعل الفضولی دو تا کار است که توضیح آن را هم دادم که چرا دو تا کار می‌شود طبق آن بیان شیخ و بیاناتی که قبل داشتیم برای تصحیح خب دو تا کار می‌شد. «يكون البيع صحيحاً فيصير الثمن ملكاً لمالك المبيع» معامله را که گفته اجازه کردم پس این ثمن می‌شود ملک مالک مبیع دیگر، اصیل. و از آن طرف، «و يكون موضوعاً للأجازة» تازه یک موضوع اجازه‌ی دیگری پیدا می‌شود تازه شد مال خودم، حالا می‌خواهم... حالا این مال من را برداشته دیگر، می‌خواهم بگویم این کار را دارم عیبی ندارد. «فتكون الاجازة هبة» و ایشان فرموده که اشکالی ندارد شما نگویید آخر یک اجازه دو کار از دستش می‌آید؟ می‌گوید بله انحلالی هست دیگر، چه اشکالی دارد؟ می‌فرماید مثل بیوع متعاقبه است. که اگر کسی آمد اجازه کرد آن اولی را، تمام آن قبلی‌ها هم باید درست بشود دیگر.

س: خود به خودی هستند؟

ج: نه بدون آن نمی‌شود دیگر. یعنی با این اجازه‌ی آن نمی‌شود الا این که قبلی را اجازه کرده باشد. آن نمی‌شود مگر این که قبلی را اجازه کرده باشی.

پس این در حقیقت از آن چه در می‌آید؟ این جا هم گفته اجزّ ما فعلت. یعنی اصیل دارد در حقیقت به فضول چه می‌گوید؟ می‌گوید اجزّ ما فعلت، ما صدر منك، آن ما صدر منك را من اجازه دادم ما صدر منك چه بود؟ یکی این که این را برای مالکش فروخته، در سویدای قلبش. دو: این که حالا آن را که مال مالک واقعی بوده را برداشته برای خودش. می‌گوید کل این‌ها را اجازه کردم. کل ما فعلت را اجازه کردم. پس هم بیع را اجازه کردم که نتیجه‌ی آن این است که ثمن می‌شود مال خودم. این هم که این ثمن‌هایی که مال من هست و طبق آن چیزی که به سویدای قلبت انشاء کردی مال من شده حالا برداشتی برای خودت، یا به ادعا این که من مالک هستم. یا به سهو و نسیان و خیال و این‌ها که غاصب هم نبوده برداشتی برای خودت، من اجازه کردم.

س: پس این اجازه همزمان....

ج: بله، و لا بأس به، که این اجازه همزمان ...

س: امام این راه حل شیخ را قبول نداشت چه جوری مبتنی بر این آمده این را درست کرده؟

ج: نه فقط که راه حل نبود من از باب مثال آن را عرض کردم.

س: این مقدمه اش مگر همین نیست؟

ج: یکی از آن‌ها این است ولی کسانی که جور دیگر درست می‌کنند آن بیع را، با این اجازه، ولی مهم آن این‌جا چی هست؟ این است که ما از یک طرف آن بیع را داریم درست می‌کنیم به وجوهی که گفتیم که یکی از آن‌ها مال شیخ بود، دو: این‌که متعلق اجازه را فقط بیع قرار نمی‌دهیم، اشکال قوم این است که خیال کردند متعلق اجازه فقط بیع است، آن وقت توی آن ماندند که این چه جور می‌شود که مال این آقا بشود؟

ولی اگر گفتیم که نه متعلق اجازه ما قَعْل الفضولی است و ما فعل الفضولی امران هست، آن وقت پس درست می‌شود، بنابراین این هم یک راه است که ما این‌طور بگوییم این هم یک طریق سومی است که ممکن است که گفته بشود.

س: قضاوت شما در مورد ???

ج: قضاوت من این است که ببینید عرض کردم توی آن توضیح مقدمه‌ی اولی که گفتم دو تا مقدمه می‌خواهد گفتم یک وقت ما ادعا می‌کنیم که هر وقت کسی می‌گوید اجزث، یعنی اجزث ما فعلت، اصلاً ظهور در این است، این معلوم نیست که همه‌جا این‌جوری باشد، چنین ظهور باشد، ولی اگر بخواهیم بگوییم نه لأصیل یکی بیاید این‌جوری قصد کند ...

س: مطلق نگوید.

ج: بله، اصلاً بگوید اجزث ما فعلت، و توجه داشته باشد که ما فعلت دوتاست و بخواهد بگوید می‌شود، این راه درست است اما ما به این راه بخواهیم فتوای کلی بدهیم و بگوییم هر جایی که این‌جوری شد این نه، چون این‌طوری نیست که وقتی اجازه می‌دهد هر شخصی که اجازه می‌دهد بگوییم که ما فعله را به نحو این‌که شامل آن کار چیز هم بشود.

پس بنابراین فرمایش این راهی که در کلام امام رضوان‌الله علیه ذکر شده است که نفرمودند و ما قیل هم، فرمودند و لو قیل، یعنی اگر گفته بودند و ما قیل، یعنی گفتند، ولی فرمودند که و لو قیل، اگر این‌جوری گفته بشود، این ظاهر عبارت ایشان این است که از ??? ذهن شریف خودشان هست می‌گویند این‌جوری حالا بیاید درست کنیم.

این جور بخواهیم درست بکنیم اصل مطلب تمام است یعنی این‌جوری هم می‌شود گفت منتها این نمی‌شود مستند بشود برای این‌که فتوا به نحو اطلاق بدهیم که در این جور موارد درست می‌شود، اشکالش اشکال اثباتی است یعنی هر اصیلی می‌آید می‌گوید اجزث، آنفذث، نمی‌توانیم بگوییم ظاهر آن این است که یعنی آنفذث ما فعله، بله اگر یک‌جایی قرینه‌ای بود بر این یا کسی بین خودش و خدا، مالک اصیلی بین خودش و خدا که دارد می‌گوید آنفذث، مقصودش این باشد که من مجموع را انفاذ کردم آن بله دیگر، این حرف

درست است و آن ثمن می‌شود مال او. این در مثال جایی که بایع فضولی باشد و می‌خواهد ثمن را مالک باشد و در جایی هم که مشتری فضولی باشد باز همین است.

س: حاج آقا این‌جا ما فعله الفضولی است؟؟؟ و بیع قهراً و قاعدتاً؟؟؟ برای اصیل واقع شده بعداً می‌آید چکار می‌کند؟ می‌آید خودش را اگر غاصب باشد جا می‌زند به جای مالک و عصباً اخذ می‌کند نه هبه اخذ کرده باشد تا بگوییم یک هبه‌ی معاطاتی و اکراهی به واسطه‌ی اخذ آن برای خودش محقق شده حالا اجازه خورده به هر دوی این کار. که ما فعل شامل می‌شود هر دوی این کارها را. ما فعل اخذ به عنوان مالک و به عنوان عوضاً عن الثمن و مضمن هست نه بلا عوض و هبه اخذ کرده باشد و شما بگویید خب اخذ کرده پس یک هبه‌ی معاطاتی ...

ج: نه ببینید آن‌جوری که توضیح دادیم او می‌گوید این ثمن رفته توی ملک مالک. مالک کتاب، مالک آن متاعی که من فروختم و مال خودم نبود. حالا من می‌آید ادعا می‌کنم که من آن مالک هستم. پس انشاء آن برای مالک اصیل بوده. بعد این را چکار کرده؟ این را اخذ کرده امام هم نگفته ... ببینید اخذ کرده توی دست خودش. مثل این‌که شما یک کسی یک چیزی را برداشته بعد بگویید مال خودت. این هبه هست دیگر، حالا این آقا آمده بخاطر آن ادعای خودش در مورد غصب یا در موردی که توهم کرده که مال خودش هست بالاخره دست گذاشته روی این. حالا مالک اصیل می‌گوید که باشد.

س: وقتی من یک چیزی را برمی‌دارم طرف می‌آید می‌گوید این را که برداشتی مال خودت اجرای صیغه‌ی هبه کرده این‌جا فرق می‌کند این‌جا اجرای هبه‌ی مجزاً نکرده.

ج: نه اجرای صیغه‌ی هبه نکرده.

س: یک اجزئ داریم اجزئ ما فعل. این اجزئ ما فعل، سؤال ما این است این اجزئ ما فعل اگر اخذش به عنوان مجاناً و هبه بوده می‌گوییم این اخذش مثل آن وقتی که اصلاً دیگر هبه‌ای باشد بدون صیغه، هبه‌ی معاطاتی هست فرضاً با اجازه ...

ج: خوب دقت کنید عبارت را که ایشان فرمود «فإذا أجاز المالك ما فعل الفضولي أی أجاز البيع و الأخذ لنفسه»

س: منظور شما از اخذ، بنا که نیست؟

ج: نه اخذ بنفسه، یعنی اخذ خارجی. اخذ خارجی لنفسه. این را برای خودش برداشته. حالا یا به ادعای این‌که من مالک هستم مثل مورد غاصب. یا به توهم این‌که مالک است مثل موارد دیگر، این اخذه لنفسه، نمی‌خواهد بگوید که انشاء کرده برای خودش. اخذه لنفسه. بر اساس آن حیثیت تعلیلیه است که من مالک هستم یا فلان. پس این اخذه لنفسه. حالا مالک گفت این‌که این را اخذ کرده لنفسه، من انفاذ کردم.

س:؟؟؟ انفاذ کردی؟

ج: انفاذ کردم همین‌که برای خودش

س: انفاذ فرع بر انشاء هست. انفاذ کردم یعنی یک چیزی باید انشاء بشود تا انفاذ بکنیم آن را. فقط فرق آن این است که من اخذ کنم هبه و بگویید هبه‌ی معاطاتی هست فضوله

؟؟؟ ایشان با اجازه‌ی من که نکرده این کار را، حالا که فهمیدم هبه‌ی معاطاتی لنفسه است اجازه می‌کنم که اشکال آن واضح است لم يأخذه مجاناً بل اخذه عوضاً عن المثلث.

ج: نه.

س: ؟؟؟ واقعی حل نمی‌شود.

ج: نه عوضاً عن المثلث نمی‌شود.

س: ما فعله الفضولی عوضاً ؟؟؟

ج: عوضاً عن المثلث در آن انشائی است که برای مالک حقیقی هست.

س: آقا شما دارید می‌گویید که تطبیقاً لـ ؟؟؟

ج: تطبیقاً لـ آن حالا. حالا أخذه. أخذه لنفسه. این‌ها اخذه لنفسه، خیلی خب حالا ... چرا اخذه لنفسه؟ حیثیت تعلیلیه‌ی آن چی هست؟ ادعای این‌که من مالک هستم. یا حیثیت تعلیلیه‌ی آن این است که توهم می‌کند که مالک است. حالا بالاخره اخذه لنفسه. این اخذ لنفس را، نه این‌که انشاء کرده برای خودش ...

س: یعنی اجازه بلا انشاء...

ج: بله همین اخذ لنفسه، اگر کسی چیزی را اخذ کرد لنفسه، آن مالک فهمید گفت عیبی ندارد. این کافی هست.

س: این یعنی انشاء دیگر نه اجازه، حاج آقا شما به ماهیت اجازه می‌خواهید تطبیق بکنید. منتها اجازه‌ی بیع نه، اجازه‌ی مافعل. نه اجازه مقوم آن این است که انشائی سابق باشد. و الا اجازه معنا ندارد این می‌شود انشاء مجدد. بله

ج: نه انفاذ است یعنی می‌گوید چی؟ ببینید در ...

س: یک چیز باید باشد که انفاذ کند.

ج: هبه‌ی آن هم از این جهت درست می‌شود. ما چون در باب هبه چی می‌خواهیم؟ اخذ می‌خواهیم که موهوبٌ له آن هبه را باید اخذ کند و الا...

س: ؟؟؟

ج: نه صبر کنید این‌جا همین است. این‌جا چون توی دست آن هست ولی گفتند فلذا آقایان فقهاء فرمودند اگر شما چیزی را که در دست دیگری هست به او ببخشید دیگر اخذ جدید نمی‌خواهد. چون در دستش هست دیگر.

س: مقبوض هست.

ج: مقبوض هست.

حالا این‌جا هم همین‌جور هست. این‌جا أخذه لنفسه.

س: حاج آقا به عنوان مالک ???

ج: باشد ولی اخذه لنفسه. ادعا کرده بوده ولی شما که اصیل هستی می‌دانی که این آقای اجنبی اخذه لنفسه و لو بخاطر آن یک ادعا یا بخاطر آن توهم. اجازه‌ها می‌خورد به دو چیز، یکی به این معامله‌ای که انجام دادی، درست است پس شد مال من. حالا که مال من شد من الان مالک ما اخذته هستم. حالا که مالک ما اخذته هستم توی دست شما نیست می‌گویم مال تو باشد. می‌گویم مال تو باشد همین که در دست تو هست مال تو باشد. این اجازه یعنی همین. یعنی این مال تو باشد. من انشاء دارم می‌کنم عیب ندارد که. من با اجازه‌ام دارم انشاء می‌کنم دیگر. اجازه در حقیقت انشاء هست دیگر.

س: ??? بله بگویند اجزته له، خود این اجزته که نمی‌تواند بخورد از کیسه باید یک چیزی خارج بشود اجزته یعنی ??? همین که می‌گویم له، این له کأن هبه است.

ج: بله اجازه همین دو تا کار دارد از آن می‌آید دیگر. از اولش هم همین بوده.

س: اجازه به عنوان مالک دارد می‌گوید. یعنی از ابتداء آن را مالک می‌داند هبه نیست هبه یعنی این که تو مالک نباشی....

ج: بابا خیالات او که به درد نمی‌خورد که ... آن خیالات آن هست اما

س: ???

ج: آقای عزیز، آن آقای فضولی خیالات خودش را دارد. خیالات خودش به درد نمی‌خورد که.

س: ???

ج: ما فعله اخذ کرد این را یا نه؟

س: اخذ کرد به عنوان مالک.

ج: باشد. ولی این اخذ هم که هست. خیلی خب، حالا که اخذ کرده می‌گوید اجزٹ، برای این که کار او درست بشود و او مال حرام نخورد مثلاً می‌آید می‌گوید اجزٹ. ولی معامله‌اش را قبول کردم آن پول می‌آید توی ملک من، تا این که موضوع درست بشود برای این که من بتوانم هبه کنم. اجزٹ، آن بیع را اجزٹ، آمد توی ملک من. حالا آن اخذ کرده این مال من را. خب این هم اجزٹ. یعنی برای او قرار دادم.

س: یعنی در آن واحد هم متابعت و هم فعل هست؟

ج: چی هم متابعه است هم فعل است؟

س: اجازه. چون از یک طرف می‌گویند اجازه ???

ج: نه دو تا فعل است. دو تا فعل هست منتها فعل مترتب. یعنی فعل اولش که اجازه است تنفیذ آن بیع هست تنفیذ آن بیع کارایی آن این است که ثمن را می‌کند مال این آقای مجیز. خب بعد دومرتبه چی هست؟ حالا که شد مال آقای مجیز این آقای مجیز این زمینه برایش پیدا می‌شود که این مالش هست ببخشد به او. حالا با همان اجزٹ که گفت ... چون اجزٹ یعنی اجزٹ کلّ ما فعل.

س: ???

ج: همین اشکالی ندارد دیگر، کل ما فعل و لو ??? مترتب باشد دیگر. چه اشکالی دارد؟

س: ???

ج: نه همین میرز آن هست دیگر.

س: تا زمانی که آن اتفاق نیفتاده اتفاق بعدی نمیتواند بیفتد. این را که قبول دارید که؟

ج: بابا مثل بقیه‌ی معاملات مترتبه وقتی می‌آید می‌گوید اجزث چه جوری هست؟ اگر می‌گوید ببینید رفته یک چیزی را فروخته، دوباره خریده یا فروخته، بعد دوباره با آن پولی که از آن به دستش آمده دومرتبه یک معامله‌ی دیگری انجام داده. بعد حالا به مالک می‌رود می‌گوید، می‌گوید آقا اجزث، این آخری می‌گوید این کار را کردم می‌گوید اجزث، این اجزث همه‌ی آن سلسله را درست می‌کند. چرا؟ برای این‌که تا آن‌ها درست نشود مترتب هست آن‌جا. تا آن قبلی‌ها درست نشود این بعدی‌ها درست نمی‌شود.

پس بنابراین این اجزث می‌گوید آن اولی درست شد اولی که درست شد پس ثمّ دومی درست می‌شود. دومی که درست شد پس ثمّ سومی درست می‌شود. و هکذا. هر چه هست ده تا هم باشد همین جور می‌شود.

س: ??? مثال دیگری می‌زنیم می‌خواهیم ??? که حالا آن دو تا را هم با همین ??? تصویر فنی آن به این است که اول باید خودش محقق بشود تا راه برای آن بعدی باز بشود.

ج: معاً چه اشکالی دارد؟

س: بابا آخر اول باید آن محقق بشود

ج: خب محقق می‌شود دیگر.

س: وقتی وجود پیدا کرد ???

ج: محقق می‌شود.

س: الان با اجزث اگر آن محقق می‌شود باید یک اجزث جدید باشد

ج: چرا اجزث جدید بخواهد؟

س: بخاطر این‌که تا آن محقق نشود موضوع برای آن پیدا نمی‌شود.

ج: با این اجزث، با این اجزث هم اولی پیدا می‌شود ...

س: یک اشکال اضافه می‌کنید خب الکلام الکلام. می‌گویید آن‌جا هم این‌طوری هست آن‌جا هم الکلام الکلام.

ج: نیست دیگر، در عرف که این‌جوری نیست در فقه هم که این‌جوری نیست. یعنی این اشکالی ندارد. ما که فلسفه نمی‌خوانیم این‌جا که. کارهای عرفی هست. این اشکال ندارد.

خب این هم یک راه.

راه بعد، تا حالا این سه راهی که گفتیم این‌ها یک راه‌هایی بود که در کلمات تلامذهی شاید کاشف الغطاء نبوده

س: ???

ج: نه آن اشکال و جوابی است که گفتیم که انحلال پیدا می‌کند می‌گوید عیبی ندارد که گفتیم.

س: «قلت هذا وجیه اذا كان الغاصب قصد التملك دو ما اذا قصد صرف المال غصباً كما هو دأب الغاصبين» یعنی اشکالش این است که مطابق با واقع نیست.

ج: بله. این را نگفتم. «هذا هو وجیه اذا كان الغاصب قصد التملك دون ما اذا قصد صرف المال غصباً كما هم دأب الغاصبين» که ایشان می‌فرمایند که دأب غاصبین این نیست که قصد تملک این مال را بکنند تا آن ببخشند. کأن تصور ایشان این است که آن هم قصد تملک کرده می‌گوید أجزئ یعنی آن تملک تو را که فضولۀ از تو سر زد را انشاء کرده. آن تقریبی را که ما می‌کردیم این است که نه انشاء دیگر نمی‌خواهد آن الان اخذ کرده دیگر در نفس خودش. اخذ، همین اخذ را می‌گوید که أجزئ، باشد. نه این که بیاید قصد تملک بکند که بگوییم که بله اگر این جوری بخواهیم بگوییم انشاء کرده است خب ممکن است که بگوییم انشاء نکرده چنین چیزی را.

س: نه اگر غاصب یعنی ظاهراً امام می‌گویند غاصب اصلاً نیت تملک نکرده برداشته دارد استفاده می‌کند.

ج: خب ما هم همین را می‌گوییم، می‌گوییم که درست است.

س: مالک می‌خواهد چی را اجازه بدهد؟

ج: همین را که در درست تو هست را اجازه کرده. یعنی بخشیدم به تو دیگر. معنای این یعنی همین.

س: پس معلوم است که مالک نشده؟

ج: کی مالک نشده؟

س: آن که برای خودش برداشته بود. مالک اجازه‌ی اباحه‌ی تصرف پس داده.

ج: شما چیزی را که می‌خواهید به کسی ببخشید وقتی که در دست او هست باید چکار کنید؟

س: پس بگویید مالک اجازه نداده، مالک در حقیقت تملیک کرده. یعنی نسبت به آن اخذش آن که برای خودش برداشته بود مالک همین که اجازه‌ی ما فعل را داد با این کارش دارد یک تملیک جدید هم می‌کند.

ج: بله دارد تملیک می‌کند.

س: نه این که اجازه می کند فعل او را.

ج: درست است. با همین دارد هبه می کند. تملیک می کند.

منتها این جا یک اشکالی ممکن است به ذهن بیاید و آن این است که اگر هبه می کند هبه چی هست؟ عقد است او باید قبول کند این هبه را. به عنوان هبه قبول کند دیگر. یعنی باید فضول... خب حالا هبه کرد آن قبول کند خب غاصب می رود پیش پدرش....

س: ???

ج: نه ایشان نمی گوید رضایت باطنی کفایت می کند در این جهت.

س: حاج آقا الان تا تاء اجزٹ تمام نشود اولی محقق می شود یا نه؟

ج: با هم محقق می شود. ترتب رتبی دارند نه زمانی.

س: من کاری به فرمایش حضرت عالی ندارم می گویم تا اجزٹ تاء آن تمام نشود آن اولی محقق می شود یا نمی شود؟

ج: نمی شود.

س: خب اگر نمی شود که موضوع برای آن هم باز نمی شود. موضوع برای آن باز نمی شود دیگر. موقعی در آن باز می شود که این کامل بشود تا تاء اجزٹ تمام نشده آن محقق نمی شود وقتی محقق نشود ???

ج: با هم محقق می شود.

س: با هم که ادعا است.

ج: با هم محقق می شود دیگر، عرفی هست دیگر.

س: باید آن اول محقق بشود تا راه برای بعدی باز بشود.

ج: در کجا؟ با اجزٹ؟ با این اجزٹ که آن دارد ...

س: دو بار بگوید اشکالی ندارد ولی با نفس این اجزٹ، وقتی راه برای آن باز نشود.

ج: می گوید اجزٹ ما فعل.

س: می دانم الان که ظاهر کلامش هست می خواهم بدانم تفصیل آن چی هست؟

ج: من از شما سؤال می کنم یک چیزی، یک کسی آمده مثلاً ماشین حضرت عالی را برداشته برده فروخته، این یک فضولی کرده. بعد با آن پول رفته یک ماشین بهتری برای شما خریده، مثل داستان عروهی باریقی. شما گفتید که اجزٹ ما فعلت. دو تا باید اجازه بدهی، چون رفته با آن پول خریده اول باید آن پول درست بشود کارش تا ماشین بعدی را که می خرد درست باشد دیگر.

س: ما فعلت یعنی؟؟

ج: خب ما فعل یعنی همه‌ی کارهایی که کردی دیگر.

با این‌که ترتب هم آن‌جا هست. باید آن معامله‌ی اولی درست باشد تا پول بشود درست، بعد با آن پول برود آن ماشین دومی را بخرد. همان کاری که عروه‌ی بارقی می‌گویند کرده دیگر. خب چه‌طور آن‌جا با یک اجزٹ همه‌اش می‌گویند که درست می‌شود؟

س: چون اجازه کاشف است.

ج: خب این‌جا هم همین‌جور هست. به هر وجهی آن‌جا می‌گویند درست می‌شود این‌جا هم همین‌جور هست. اگر دلیل‌تان روایت عروه‌ی بارقی است که حضرت اجازه کردند این آخری را، پس از این کشف می‌کنیم که همه درست می‌شود این‌جا هم همین است. پس بنابراین این ترتب‌ها اشکالی در آن نیست.

س: ظهور در اباحه‌ی تصرف است نه هبه یا عقد جدید.

ج: بله؟

س: اجزٹ که می‌گوید دومی را هم اگر قبول کنیم ظهورش در اباحه‌ی تصرف است اخذ کردی، تصرف کن.

ج: نه. چون آن برای خودش... اخذ کرده به عنوان این‌که برای خودش باشد آن ما فعله این است که برای خودم باشد. این‌که برای خودت باشد که این یکی از ما فعله الفصولی هست من این را تنفیذ کردم که این برای خودت باشد.

پس بنابراین به این نحوه‌ای که ما تقریب می‌کنیم این اشکال إن قلتی امام دیگر وارد نمی‌شود به فرمایش خودش، یعنی فرمایش خود امام را می‌شود جوری تقریب کرد که این اشکال اخیر خود ایشان وارد نباشد. منتها آن حرفی که زدیم آن سر جای خودش هست. دو تا حرف زدیم.

یک: این بود که این‌جور نیست که همه‌ی اجزٹ‌ها معنای آن ما فعلت باشد این... ولی بله می‌شود یک جایی کسی قرینه اقامه کند یا واقعاً قصدش این باشد این می‌شود.

دو این‌که این‌جا اگر بخواهید بگویید که هبه هست هبه احتیاج به قبول دارد یا ندارد؟ خب آن‌که قبول نکرده که به عنوان هبه. درست است که در یدش هست بله در ابراء ما قبول نمی‌خواهیم.

س: با بذل درستش کنید.

ج: مگر مالک می‌شود بذل؟ بذل مالک

ج: بذل مالک نمی‌شود؟

س: بذل عین هبه است مالک می‌شود؟؟؟

ج: نه اتفاقاً همین است دیگر.

س: تحلیل نه.

ج: بله فلذاست که در باب حج گفتند اگر گفت و هیئت که با این بروی حج، لا یجب، چرا؟ چون باید بگوید قبلت، این اکتساب هست اما اگر گفت بذلت، یجب، چون آن قبول نمی‌خواهد. ملک شما نمی‌شود می‌گوید این پول را بذل کن در راه حج خرج کن، خب باشد. آن‌جا دیگر چون اکتساب در آن‌جا نیست. قبلت نمی‌خواهد آن‌جا. فلذا آن‌جا گفتند که فرق است فلذا بین بذل برای حج یا هبه‌ی برای حج. خب این هم ...

س: فرقتش بخاطر این‌که واجب؟؟؟ هبه را تا قبول نکنی مستطیع نمی‌شوی اما بذل مترتب بر قبول تو نیست.

ج: بله

س:؟؟؟

ج: نه

س:؟؟؟

ج: نه ببینید آدم بدون اختیار خودش الا در باب این‌که شارع کرده مثل میراث. مالک چیزی خود به خود نمی‌شود. آن اگر بذل کرده اگر آن‌جا هم قبلت بخواند تا مالک آن بشوی یعنی بپذیری که خب می‌شود مثل هبه. اگر نه مالک نیستی ولی می‌توانی تصرف بکنی، حالا شارع می‌گوید آقا ادله‌ی خاص باب حج گفته که اگر چنین پولی را در اختیار تو گذاشتند بذل زاد و راحله کردند یجب علیک. خب یعنی مال تو نشده ملک تو نشده ولی یجب علیک که بروی مصرف کنی، و آقای باذل هم حق رجوع دارد یا ندارد؟ حالا محل کلام هست که حق رجوع دارد یا ندارد؟

یک راه دیگری که فقط نام آن را ببریم ولی دیگر ظاهراً الان نمی‌توانیم توضیحات آن را که خیلی توضیح و تفصیل دارد. این است که بعضی از تلامذه‌ی کاشف الغطاء رضوان‌الله علیه آمدند این‌جوری توجیه کردند گفتند توجیه این مسئله این است که وزان اجازه، وزان امر و اذن سابق است. چه‌طور در امر و اذن سابق فقهاء فتوا می‌دهند به صحت؟ و می‌گویند در آن موارد که آن مأمور به یا آن مأذون علیه، او متضمن دو امر است؟ این‌جا هم اجازه‌ی بعد هم وزان آن وزان همان است.

توضیح ذلک، توضیح ذلک همان‌طور که در عبارت شیخ اعظم آمده گفته بعضی از تلامذه که این محشّین هم گفتند لم نعثر علیها، حالا آن تلامذه کی هستند؟ نمی‌دانیم. فرمودند ببینید اگر مولایی گفت که اعتق عبدک عتی، خب گفتند که این اشکالی ندارد. و حال این‌که در این‌جا لا عتق الا فی ملک. خب می‌گوید عبدک عتی. می‌گوید عیبی ندارد. این‌جا وقتی که آن مأمور به این امر می‌رود واقعاً این کار را می‌کند و عبد خودش را از طرف آمر می‌آید آزاد می‌کند می‌گوید أعتقک فی الله عن قبل آن آمر. این عتقی که این مالک عبد می‌آید انجام می‌دهد متضمن دو امر گفتند که هست.

یک: این‌که با این عتقش دارد انشاء می‌کند که این عبد مال آن آمر باشد. تا این‌که زمینه‌ی برای صحت عتق درست بشود که لا عتق الا فی ملک. همین‌که دارد به عبدش می‌گوید انت حرّ یا أعتقک فی الله عن قبل آن آمر، با همین صیغه دارد هم او را آزاد می‌کند و هم مسبقاً کانّ با همین کار دارد عبد خودش را تملیک می‌کند به آن، تا بشود ملک او و از قبل آن آمر آزاد بشود. خب گفتند این امر قبل است اجازه‌ی بعد هم خب همین کار را بکنیم.

ما الفرق بينهما؟ خب مثل همین است. این یک جا.

جای دیگر گفتند که اگر گفت که یع مالی عنک، مال من را برای خودت بفروش. خب لا بیع الا فی ملک این جاها. حالا می گوید یع مالی عنک، یک بابایی به بچهی خودش می گوید این ماشین من را برو برای خودت بفروش. این جا یعنی چی؟ وقتی آن بچه می رود چکار می کند؟ به آن مشتری می گوید بعنک هذه السیارة به فلان مبلغ، این بعنک هذه السیارة دو چیز دلالت می کند. دو چیز با آن انشاء دارد می شود. علی سبیل الترتیب، یک این که این ماشین من دارم تملک می کنم آن را از قبل پدرم تا بشود ملک من، و حالا که ملک من شد می فروشم به توی مشتری. خب فقهاء مگر فتوا ندادند؟ این مگر غلط هست؟ مگر توی عالم، توی عرف، توی مردم نیست این؟ خب بابا به بچهی خودش می گوید این ماشین من را برو بفروش برای خودت. خب آن جا چی هست حقیقت آن؟ همین است. این اذن قبل است. آن اولی امر بود این جا اذن هست. اذن دارد می دهد. این هم یک مثال.

مثال سوم، اشترک بمالی کذا. بخر برای خودت با پول من مثلاً فلان خانه را. خب این جا هم چی هست؟ حالا می خواهد برود بخرد با این پول. با پول مردم که نمی شود خرید. پس وقتی که به بایع آن خانه می گوید اشتریث یا قبلث، آن با آن اشتریث یا قبلث دو کار دارد انجام می دهد. یک این که من مالک آن پول شدم. دو این که حالا که مالک آن پول شدم این را ثمن این خانه قرار دادم و خریدم آن را.

خب همان جور که این اذن سابق این دو تا دلالت را دارد یعنی با این یک کار با این یک صیغه دو تا انشاء دارد می شود توی أجزث بعد همین طور است.

س: حاج آقا اذن دلالت دارد یا فعل آن آقا؟

ج: آن صیغه دو تا مُنشأ دارد. این جا هم همین طور هست. أجزث هم دو تا مُنشأ دارد. با آن دو تا چیز انشاء می شود.

این راه حلی هست که بعض تلامذهی کاشف الغطاء فرمودند حالا باید ببینیم که این مطلب هم تمام هست یا تمام نیست؟ تارةً یقع الکلام در این موارد ... خود این مواردی که این جا نظیر آن جاست واقعاً آن جا درست است یا نه؟ دو این که حالا اگر بپذیریم که آن جاها درست است تنظیر مقام به آن جا مع الفارق هست یا نه؟ مثل هم هست.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.